

حقوق بشر در عصر پسامدرن انتقاد از شاهکاری فلسفی در فهم حقوق ذهنی

دکتر محمد جواد جاوید*

استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۱/۱ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۲/۱۲)

چکیده:

مقاله حاضر قصد دارد تا حقوق بشر را از منظر اندیشه پست‌مدرن مورد مطالعه قرار دهد. فرضیه نوشتار خاطرنشان می‌سازد که تفسیر غالب از تحلیل گفتمان پست‌مدرن پیرامون حقوق بشر مبتنی بر اصل ناسازگاری بین این دو است. در این راستا پسامدرنیسم، به مثابه یک تحول فکری و نه صرفاً پدیده‌ای تمدنی، از یک سو مساله همگانی شدن و جهانی بودن حقوق بشر و عقلانیت حاکم بر آن را به چالش می‌کشد و از سوی دیگر با مبانی اخلاقی این حقوق هم صدا می‌شود. در نتیجه این نوع نگاه به حقوق بشر منجر به دو غایت متفاوت گردیده است: از طرفی اندیشه حقوق بشر به عنوان یک بنیان نظری انسانی به رسمیت شناخته می‌شود و از طرف دیگر بنیاد عملی آن به واسطه نسبی‌گرایی بر مجمع الجزایری از غیریت‌ها و شکاکیت‌ها تکیه کرده است. تار و پود معرفتی این روابط در حوزه حقوقی انسان معاصر در مقاله حاضر رقم می‌خورد.

واژگان کلیدی:

پسامدرنیسم - حقوق بشر - نسبی‌گرایی - حقوق طبیعی - طبیعت بشری - قانون - جهان‌شمولی - جامعه مدنی - فلسفه حقوق - انسان‌شناسی

مقدمه

پست‌مدرنیسم در قدم نخست ناخواسته به دنبال یک تحلیل انتقادی از مبانی اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر می‌رود. در این رهیافت پست‌مدرنیسم در آغاز با کنار زدن چنین ساز و کارهای رسمی که خود را در تضاد آشکار با منطق آنها معرفی می‌کند، قصد دارد تا هدف خود از موضوع مورد مطالعه را گذار از شاخه‌های فرعی و پیش ساخته و وصول به اصل مناقشه نظری اعلام کند. اما اینکه خود پست‌مدرنیسم چیست و آیا رهیافت‌های پست‌مدرن خود نیز گرفتار تکثر هستند یا نه، خود مقوله مهمی است که بدون عنایت بدان محل نزاع واقعی آن با حقوق بشر مشخص نخواهد شد. به دیگر سخن باید اضافه کرد که امروزه پست‌مدرنیسم واژه‌ای است که در مراکز علمی جهان بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و همانند تمامی واژه‌های مشابه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر علم حقوق دارد، اما نحوه و روش به کارگیری پست‌مدرنیسم برای فهم جایگاه حقوق در عصر حاضر عمده‌ترین دغدغه قرائت فوق خواهد بود.

بنابراین اگر بخواهیم به مفهوم پست‌مدرنیسم یا پست‌مدرنیسم و اهمیت آن در منازعه فعلی حقوق بشر پی ببریم، ابتدا باید تعریفی دقیق از آن داشته باشیم. باید روشن کنیم که آیا پست‌مدرنیسم یک پدیده‌آنی و جاری است یا اینکه رسالتی ساختارشکنانه هم در سر دارد؟ از سوی دیگر تا چه اندازه این خاصیت‌ها می‌تواند ساختار سنتی علوم حقوق را در هم ریزد؟

در مرحله دوم باید از روابط علم حقوق در ساختار فلسفی آن و پست‌مدرنیسم سوال کرد. پرسشی برخاسته از فلسفه حقوق مدرن که ناگزیر بر محور نقد عقل حقوقی حاکم بر عصر مدرنیته استوار خواهد بود. در اینجا باید از انسان‌شناسی حقوقی مدرنیسم، حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی سخن گفت که مبانی حقوق بشر عصر مدرن و اعلامیه‌های موجود از میراث آن به شمار می‌روند.

در نهایت بخش پایانی در آخرین مرحله از تحلیل، ضمن ارائه **گفتمان خاص پست مدرن پیرامون حقوق بشر** با طرح شکل جدید و جدی انتقادات به ترسیم راهکارهای آینده می‌پردازد.

الف- مبانی حقوق بشر مدرن و چالش‌های آن

در گام نخست، ابتدایی‌ترین پرسش آنست که روشن شود حقوق بشر دارای چه پشتوانه و زائیده چه منطقی است؟ در این قسمت ما تنها به آن دسته از مبانی ساختاری حقوق بشر می‌پردازیم که مورد تعدی و تعرض عقل پست‌مدرن قرار گرفته‌اند.

۱- علم حقوق و پسا مدرنیسم

فرایند تعریف این واژه در اثر کثرت استعمال دو واژه **پسامدرنیته** و **پسامدرنیسم** به جای هم، دستخوش ابهام بیشتری شده است. اغلب دانشمندان علوم اجتماعی کلمه **پسامدرنیته** را به کار می‌برند، در حالی که کلمه مورد استعمال اهل فن در زمینه علوم انسانی اکثراً **پسامدرنیسم** است. واژه **پسامدرنیته** بیشتر اشاره به وضعیت و احوال فرهنگی دارد، در حالی که **پسامدرنیسم** غالباً به یک تحول فرهنگی، یا مجموع تحولات درون فرهنگ اشاره می‌نماید. **پسامدرنیسم** نیز شامل مجموعه فرایندهایی می‌شود که مشخصه پست مدرنیته‌اند و به آن شکل می‌دهند (آدامز، ۱۳۸۴). به عبارت دیگر پسا مدرنیته، شرایطی است که فرهنگ اواخر قرن بیستم، خود را در آن می‌یابد؛ در حالی که **پسامدرنیسم** بازتاب آن شرایط و پاسخ به آن محسوب می‌گردد.

اما شاید بهترین عبارتی که در مورد **پسامدرنیته** و **پسامدرنیسم** می‌توان به کار برد این باشد که این دو بیشتر از هر چیز، یک وضعیت ذهنی محسوب می‌شوند. چرا که اساساً پست‌مدرنیسم جز در نسبت‌های مجازی آن در حوزه معماری و نقاشی، هیچگاه عینی نبوده است. اما به‌رغم اهمیت نظری و عملی پست‌مدرنیسم، در عین حال نباید تأثیر **پسامدرن** را اغراق‌آمیزانه و حیرت‌انگیز دانست؛ زیرا **پسامدرن**، راهی است برای

تشخیص آنکه جهان فعلی ما در دوران برزخ است و این برزخ انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر را به ما نشان می‌دهد. این دنیایی است که هنوز نتوانسته است چپستی خود را بنمایاند، بلکه فقط مشخص ساخته است که فعلاً در سنخ چه چیزی قرار ندارد. با این حال از سوی دیگر مشخص است که مدرنیسم به عنوان یک جهان‌بینی برخاسته از فرهنگ غرب، در یک بحران جدی گرفتار شده است، ولی در حال حاضر، کسی به طور یقین نمی‌داند که چه چیزی جای مدرنیسم را خواهد گرفت. پس می‌توان گفت پسامدرن، به فاصله میان دوران تجربه شده گذشته و دورانی از آینده اطلاق می‌شود که هنوز فرا نرسیده است.

بنابراین پسامدرن، به دنبال یک تحول، صفتی و شیوه‌ای است جهت نامگذاری بر واقعیت فرهنگی - اجتماعی کنونی. این واژه توسط فلاسفه، جامعه‌شناسان، منتقدان ادبی، معماران؛ هنرمندان، متالهین (John B. Cobb, Jr., ۲۰۰۱) و حتی عرفا (مظاهری سیف، ۱۳۸۴) به کار گرفته شده و همین افراد هستند که غالباً آن را مورد استفاده قرار می‌دهند. حقوق‌دانان را باید از جمله آخرین گروه‌های علمی دانست که نسبت به پدیده پست‌مدرنیسم حساسیت نشان می‌دهند. اینان با استمرار روش‌های قبلی عصر مدرن کمتر به بازبینی مبانی اولیه خود پرداخته‌اند. اما سکوت این قشر باعث نشده تا دامنه انتقادات پست‌مدرن‌ها به گوش آنها نرسد و آنان را نیز مکلف به دفاع و پاسخگویی نکند. یکی از عمده‌ترین چالش‌هایی که حقوق‌دانان باید بدان پاسخ دهند انتقاداتی است که پست‌مدرن‌ها نسبت به مبانی فلسفی حقوق و از آن جمله حقوق بشر و ظهور نهادهای حقوقی ملی و بین‌المللی دارند. در عین حال عالمان حقوق تنها کسانی نیستند که در فهم و تعریف واژه پسامدرن دچار سردرگمی هستند؛ چرا که در زمینه علوم فلسفی و ادبی کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که مانند پسامدرنیسم در تمامی زمینه‌های مختلف علمی کاربرد داشته باشد و در عین حال در هیچیک از آنها مفهوم دقیقی از آن در دست نباشد. نویسنده پست‌مدرن، امبرتو اکو (Umberto Eco) صاحب رمان ادبی به نام گل سرخ (Il nome della rosa, 1980) که تاکنون به ۲۶ زبان دنیا در ۱۶ میلیون نسخه چاپ شده است، می‌گوید «این واژه امروزه در مورد هرآنچه که مطلوب کاربرنده

واژه باشد مورد استفاده قرار می‌گیرد». لذا از این اصطلاح استفاده‌های متفاوتی شده اما یکی از شایع‌ترین نتایج و نشانه‌های اندیشه پسا مدرن **تبلی فکری** آنست. انکار اصول مطلق، قبول حق و حقیقت‌ها بدون تلاش در کشف مبانی آنها و انکار بنیادها و شالوده‌ها تنها باعث عدم تلاش محققان در تحقیق و تحلیل خواهد بود.

به علاوه، پسامدرن اصولاً پدیده‌ای نشأت گرفته از **فرهنگ غرب** می‌باشد. بنابراین پسامدرنیسم، تحولی است که در واکنش به مدرنیسم تمدن غرب شکل گرفته، در عین حال این پدیده بخشی از تحولات وسیع‌تر و عمیق‌تر جاری و کاری در جهان ماست. به علاوه این پدیده عمیقاً متأثر گستره فرهنگ غرب در سراسر جهان نیز است که به دنبال فرآیند مدرن‌سازی، اشاعه سرمایه‌داری، شهرنشینی، فن‌آوری، ارتباطات و صدور یا تهاجم فرهنگی غرب به تمامی گوشه و کنار دنیا پدیدار شده است. اگرچه پسامدرنیسم اصولاً نتیجه تحولی است که زائیده فرهنگ غرب می‌باشد، ولی بر حیات عقلانی بسیاری از فرهنگ‌ها؛ از جمله فرهنگ‌های آسیایی و جهان سوم هم تاثیرگذار می‌باشد. اینکه جهان سوم چگونه می‌خواهد با استفاده از این عامل مدرن و مختص غربی (حداقل در ظهور اولیه آن) به تحلیل حقوقی جامعه خود در ارتباط با حقوق بین‌الملل و بشر بپردازد محتاج فرصتی دیگر است. اما یافتن پایه‌های انتقادی به حقوق بشر امروز به واسطه حضور پست‌مدرنیته ضمن زمینه‌سازی برای طرح بین‌المللی موضع این قبیل از کشورها، بعضاً نشان از هم‌سویی انتقادات پست‌مدرن‌های غربی (Hersch, 1991) و برخی متفکران جهان سومی نیز دارد (جاوید، ۱۳۸۵، ۲۴). عمده‌ترین هم‌سویی این دو گروه را در مقوله تکثر فرهنگی می‌توان دنبال کرد که در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت.

۲- شأن و طبیعت بشر

بنیاد فلسفه حقوق بشر مدرن بر پایه بحث از شأن و طبیعت انسان شکل گرفته است. اصولی که پست مدرنیسم نه در آثار و بار حقوقی آنها بلکه در حقیقت وجودی آنها به مناظره بر می‌خیزد.

یکی از اصول حقوق بشر به رسمیت شناختن برتری *شأن انسان* بر سایر موجودات است. چرا که او را سرشتی است طبیعی که منشا شان و حق فردی و منبع حقوق و تکلیف اجتماعی در جامعه می‌باشد. جایگاه انسان و منزلت او از عمده‌ترین ارزش‌های فلسفی حقوق بشر بوده و به معنای در نظر گرفتن شان ویژه برای شخصیت انسانی است. این ارزش، هم خصلتی درونی دارد و هم اجتماعی و در مجموع مدعی احترام به انسان است. البته پندار منزلت انسان، ریشه در فلسفه‌ی یونان باستان دارد (Vernant, 2004, 79) که این منزلت را ناشی از آزادی اراده او می‌دید و تصویر انسان در سنت یهودی - مسیحی، به مثابه آفریده‌ای همانند خداوند، ارزش این منزلت را ارتقاء می‌بخشید (Gn. 1 : 26).^۱ در اسلام انسان جانشین خدا و خلیفه‌الله در زمین (بقره ۳۰: ۴) و صاحب کرامت ذاتی است. (الحجرات/۱۳: اسراء/۷۰)^۲ و در نهایت در دوران جدید و در قوانین اساسی دولت‌های مدرن، منزلت انسان، عالی‌ترین هنجار به حساب می‌آید و خدشه‌ناپذیر است. *ایمانوئل کانت*، فیلسوف بزرگ عصر روشنگری، در رساله‌ی خود «بنیاد متافیزیک اخلاق»، تعریف دقیقی از منزلت انسان ارائه داده است. کانت می‌گوید: «در قلمرو غایت‌ها، همه چیز یا دارای قیمت است یا منزلت. آن چیز که دارای قیمت است، می‌توان به جای آن معادلی را برنشاند. اما در مقابل، آن چیزی که والاتر از همه قیمت‌ها قرار دارد و معادلی برای آن مجاز نیست، دارای منزلت است» (Kant, 1963). کانت با چنین تعریفی، خود را در جبهه‌ی سنت متافیزیک یونان باستان قرار می‌دهد که با توجه به ذات انسان، جایگاه یگانه‌ای در نظام گیتی به او بخشیده بود. اما نباید فراموش کرد که این شان حقوق و تکالیف خاص خود را می‌طلبد. نتیجه آنکه در هر صورت راه حقوق از طبیعت انسان می‌گذرد (Kant, 1963, 4).

^۱ "Puis Dieu dit: Faisons l'homme à notre image, selon notre ressemblance, et qu'il domine sur les poissons de la mer, sur les oiseaux des cieux, sur le bétail, sur toute la terre, et sur tout reptile qui rampe sur la terre"

^۲ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ [اسراء/۷۰] و باز می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (التین/۴): يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ [الحجرات/۱۳]

با این وجود هر چند شان انسانی، نه قابل انتقال و واگذاری و نه صرف نظر کردنی است و از این روی دارای اشتراکاتی با سرشت و طبیعت انسانی دارد، اما همواره نسبت به آن امری ثانوی تلقی می‌شود. در حقیقت بدون در نظر گرفتن طبیعت انسانی سخن از کرامت و شانی برای انسان چیزی جز مجاز نیست. به عبارت دیگر اینکه انسان دارای چنین احترامی باید باشد، الزام باید را نیز باید از محل دیگری استخراج و استنباط نمود. بسیار طبیعی است که انسان به واسطه استعدادهای ذاتی خود، خود را برتر از سایر موجودات بداند، اما بر چه اساسی می‌توان به خود انسان‌ها ارزش و منزلت خودشان را در جامعه انسانیشان نمودار ساخته و توضیح داد؟ آیا می‌توان همچون *توماس هابز* منزلت انسانی را برابر با گرگ دانست و لگام زدن بر آزادی گرگ صفتانه‌ی فردی را تنها از طریق اطاعت برده‌وار از قدرت قاهره میسر ساخت و آزادی او را آزادی افسارگسیختگی و بی‌سالاری (آنارشی) دانست؟ (Hobbes, 2000, 224) یا باید همچون *لاک*، انسان را شریف شمرد، موجودی که به مدد خرد خود و به عنوان موجودی صاحب شعور، به مثابه ترازوی برای موازنه با دولت می‌تواند قلمداد شود؟ (Locke, 1997, 15) و یا اساساً او را باید برتر از ملانک دانست و یا حتی شان خدایی برای او قائل شد؟

مفروض حقوق بشر عصر مدرن آنست که اساساً انسان صاحب طبیعتی نیکوست. لذا با *ژان ژاک روسو* که او را پدر انقلاب فرانسه می‌دانند و *جان لاک* که عموماً پدر معنوی اندیشه حقوق بشر در دوران جدید شمرده می‌شود، زمینه خوشبینی به ذات و آینده بشر اسباب تدوین اعلامیه‌های حقوق بشر را فراهم می‌کند. چراکه به نظر لاک نیز حتی در «وضعیت طبیعی»، برابری و استقلال انسان‌ها خود به مثابه «قانونی طبیعی» معتبر است و مطابق چنین قانونی هیچکس حق ندارد زندگی، سلامتی، آزادی و مالکیت کسی را به مخاطره افکند. به عقیده او، «قانون طبیعی» معنایی جز حفظ کل بشریت ندارد، زیرا تمامی انسان‌ها اعضای پیوسته جامعه‌ای طبیعی هستند. بنابراین «قانون طبیعی» اجازه نمی‌دهد که کسی دیگری را نابود سازد. این بینش با طرد نگاه دینی کلیسا به ذات انسان و به تبع آن حق الهی، از قرارداد اجتماعی و طرح آشتی

انسان‌ها که به وسیله هابز و متأثر از نگاه دینی شکل گرفته است نیز فاصله می‌گیرد. لذا ما نزد روسو شاهد تحولی در مفهوم طبیعت انسان هستیم. انسان برای او تنها هنگامی انسان به معنای واقعی کلمه است که آزاد باشد. برای روسو طبیعتاً همه انسان‌ها از بدو زایش آزاد و برابرند. بدین‌سان می‌توان تشخیص داد که روسو در بنای طرح خود در زمینه‌ی حق طبیعی، (Rousseau, 1986, 148-149) سکولار می‌اندیشد.^۱ بنابراین روند شکل‌گیری حقوق بشر در عصر مدرن با قیام در برابر تصور دینی کلیسا از انسان و حق او شروع شد و با توسعه «ایده‌ی بشریت» در نظر کانت، که دربرگیرنده‌ی حق برای هر فرد انسانی است، زمینه فلسفی برای ایجاد یک «جامعه‌ی مدنی جهانی» شد که در آن حقوق بشر همگانی می‌شود. در نتیجه زمینه‌سازشان بشر در عصر مدرن نه گفته و حیانی بلکه طبیعت نیک انسان است که خرد و عقل از آن بر می‌خیزد.

اگر فرض حقوق بشر مدرن آنست که شان انسان بر طبیعت او سوار است و به همین خاطر زمینه‌ساز حقوق بشر می‌گردد، فرض پیشینی‌تر باید این باشد که اساساً برای بشر طبیعتی که زمینه‌ساز حقوق است وجود داشته باشد. در این صورت باید پرسید که چه مفهومی از این طبیعت مدنظر است و چگونه می‌توان وجود آن را اثبات کرد؟

به دنبال این پاسخ است که در آن صورت از نوعی حقوق طبیعی چون حقوق بشر که مبتنی بر این طبیعت هستند هم می‌توان سخن گفت. در توضیح حق طبیعی می‌توان گفت که به مجموعه حقوقی اطلاق می‌گردد که در ذات هر فرد انسانی و به مثابه بنیاد طبیعت وی مستتر است و همراه او زاده می‌شود. بنابراین، هر انسانی از منظر حقوق طبیعی، از حقوق مساوی با دیگران برخوردار است. البته ناگفته نماند که قبل از پیدایش این حقوق نیز ضرورتاً باید از قوانین طبیعی سخن گفت که مبانی اولیه حقوق طبیعی‌اند. در اینجا نیز مفروض حقوق بشر آنست که پرس و جو از شخصیت حقوقی

^۱. اگر چه روسو میان «شهروند» یا تبعه‌ی یک دولت معین و «انسان» تفاوت قائل می‌شود، اما تأکید می‌کند که حتی کسانی که تبعه و شهروند دولتی نیستند، به عنوان انسان، در هر شرایطی قابل احترام‌اند و نمی‌بایست منزلت آنان را مشروط به کارکرد شهروندی آنان ساخت.

انسان در بیرون از مرزهای دینی زمینه‌ساز فلسفه حقوقی شده است که برای اولین بار به صورت منسجم از سوی رواقیون در قرن سوم قبل از میلاد مطرح گردید. پرسش اصلی این فلسفه نیز کنکاش از حقوقی بود که بعدها از آن به حقوق طبیعی تعبیر شد. هر چند در قرون سوم و چهارم تا قرن سیزده میلادی، اندیشمندان مسیحی آن را تابعی از حقوق الهی دانستند (Javid, 2005, 147-149) و در سده‌های میانه، اندیشه‌ی یونانی حق طبیعی، زیر سیطره کلیسا در محاق افتاد،^۱ و جایگاه عقل بشری در تلاقی با وحی مسیحی بشدت متزلزل گردید. (Villey, 2003, 632) اما قرون شانزده و هفده در واقع عصر بازگشت به همان مفهوم اولیه حق طبیعی است که ملاک ارزیابی دستورات دین هم قرار می‌گیرد. اما این بار ملاک حق طبیعی، نه طبیعت بشری بلکه عقل بشریست. در عین حال باید گفت که اساساً مطالعه حقوق انسان بماهو انسان و فارغ از گرایش‌های محیطی، ارزشی، فرهنگی و اجتماعی جوهره اصلی حق طبیعی است و این حق از طریق غرایز طبیعی انسانی که به مثابه قانون طبیعی او هستند قابل شناسایی است.

۳- حقوق بشر مدرن و حقوق طبیعی

بر پایه مبانی فوق بود که اندیشه حقوق بشر در عمل به صورت اعلامیه‌هایی رنگ جهانی شدن به خود گرفت. هر چند در ادبیات مربوط به حقوق بشر، حقوقی مانند حق زندگی، مصون بودن از آسیب جسمانی، خوراک، پوشاک، مسکن و نیز حق آزادی فردی را جزء حقوقی طبیعی و همزاد فرد انسانی می‌دانند و براساس حق طبیعی، می‌توان گفت که حقوق بشر به قدمت خود بشر است و حتی پیش از آنکه جامعه، اقتصاد، دولت و مذهب ظاهر شوند. به همین خاطر باید گفت که این حق طبیعی مقدم بر دین و سیاست است و اساساً یکی از محک‌های سلامت دین و دولت، آزمودن آن با

^۱ . مسیحیت در آغاز و بر طبق آموزه‌ها و موعظه‌های عیسی مسیح (ع)، همه انسان‌ها را در مقابل خداوند برابر می‌دانست. اما با تسلط تدریجی کلیسا بر حیات سیاسی و اجتماعی، شکاف هولناکی میان آنچه که برابری حقیقی در مقابل خداوند نامیده می‌شد و برابری واقعی انسانی در گستره حیات اجتماعی بود رخ داد.

معیارهای حقوق طبیعی است. در این جاست که نباید این نوع حق با حقوق بشر مندرج و متداول در اعلامیه جهانی حقوق بشر یا به عبارت روشن‌تر "حقوق بشر رسمی" یکسان فرض شود. حقوق طبیعی که از آن بعضاً به حقوق نانوشته نیز تعبیر می‌شود در بردارنده حقوقی برای انسان است که هر چند در هیچ سند و اعلامیه‌ای درج نشده باشد، قابل اغماض و اهمال نیست. به عبارت دیگر درج آن نوعی کمک به کشف و احترام به آنست، و نه استناد اولیه بدان و نه غایی دانستن آن. ملاک اعتبار این نوع حق، خود آن حق است که می‌تواند از حقیقت وجود انسان یا طبیعت و یا آفریدگار این طبیعت سرچشمه گرفته باشد. به همین خاطر از سویی امروزه تبیین مفهومی حقوق بشر کار ساده‌ای نیست و بین پژوهشگران و صاحب‌نظران این حوزه، درباره‌ی آن به مثابه مفهومی حقوقی از یک‌طرف و مفهومی اخلاقی از طرف دیگر، توافقی عام وجود ندارد. فراتر از آن، در دفاع از حقوق بشر به مثابه اندیشه‌ای اخلاقی نیز، به دلیل درک و برداشت‌های گوناگون از مسائل ارزشی، هماهنگی لازم موجود نیست. و از سوی دیگر باید افزود که حقوق بشر مدرن را در حقی طبیعی خلاصه کردن نیز خطاست. چراکه حقوق بشر امروزی بیشتر مفهومی است تاریخی و قومی- ملی تا انسانی که به مرور رشد و تکامل یافته و ملموس‌تر شده است و به اعتقاد منتقدان آن حتی به مبانی فلسفی حقوق طبیعی هم وفادار نمانده است. لذا ضروریست تا روند تاریخی این شکل‌گیری نیز به اجمال مورد توجه قرار گیرد.

بعد از تحولات قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ این برداشت به تدریج در انگلستان^۱ و به صورت مدون ابتدا در «اعلامیه استقلال آمریکا» و سپس به فاصله چند سال بعد در انقلاب فرانسه در «اعلامیه حقوق بشر و شهروند»^۲ متجلی گردید. هر چند در آن سال‌ها امکان تحقق عینی و کامل حقوق بشر حتی در خود انگلستان، آمریکا و فرانسه با توجه به موانع موجود باقی‌مانده از نظام‌های فئودالی و دیدگاه‌های نژادپرستانه وجود نداشت، با این حال این اعلامیه‌های غرقه در مقتضیات زمانی و مکانی و نه لزوماً

^۱ «Bill of Rights» decembre 1689

^۲ Déclaration des droits de l'Homme et du citoyen 1789

جهانی، حداقل از آن روی که انسان را بماهو انسان در نظر گرفته و حرمت و حقوقی را برای او قائل شدند، مبنایی برای توسعه و تعمیق حقوق بشر فراهم آورد. لذا در توصیف زیبا و عامه‌پسندی از حقوق بشر، به عنوان موجودی با تولد جدید و نسبی تقریباً طولانی گفته شده: مادر آن آزادی، فلسفه اخلاقی و سیاسی، پدرش حقوق بین‌الملل و قابله آن دو انقلاب است: نخست انقلاب آمریکا و سپس انقلاب جمهوری فرانسه. نوشته‌هایی از قبیل اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه را می‌توان گواهی ولادت این موجود تلقی کرد. بیانیه‌های واپسینی که در بسیاری از قوانین اساسی کشورهای سراسر دنیا گنجانیده شد، به ویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد (۱۹۴۸)^۱، را می‌توان به عنوان جشن معرفی این طفل به جامعه بزرگ جهانی دانست. دودمان آن به گذشته برمی‌گردد یعنی به حقوق مدنی روم، قانون حمورابی. (نژندی منش، ۱۳۸۱) هرچند در همین تبارشناسی حقوق بشر انتقادات جدی وجود دارد با این حال آنچه در گفتمان جهان غالب شده چیزی جز بیان فوق نیست و ما نیز همین مبانی را ملاک تحلیل خود قرار می‌دهیم. مبانی که پست‌مدرن‌ها نیز از آسیب‌شناسی آن غفلت نکرده‌اند.

ب. حقوق بشر پست‌مدرن

پست‌مدرن‌ها در برابر تک‌تک مراحل اکتشافی و سپس توصیفی حقوق بشر علامت سوال قرار می‌دهند و مفروضات اساسی حقوق بشر چون وجود حقی طبیعی، وجود سرشت متعلق بدان و حتی قانون طبیعی و سرچشمه‌های آن را نیز در تیررس تردید می‌دانند. اگر نخستین مشخصه پسامدرنیته عبارت است از: «فروپاشی غرب» کلان و فلسفه مدرن آن، با به پایان رسیدن روایت‌ها و قرائت‌های کلان (Lyotard, 1979)، به باور پست مدرنیسم حتی در نفس اصطلاح حق نیز علامت سوال وجود دارد. در این دوره پارادایم غالبی وجود ندارد چراکه آمیختگی مدها، متدها و سبک‌های زندگی همه می‌توانند محترم و قابل قبول باشند. پست مدرنیسم معتقد است که مدرنیسم بدون یک

^۱ *Déclaration universelle des droits de l'homme 1948*

مبنای قابل اثبات و به‌زعم خود، مفروض‌هایی را اساس و برتر قلمداد کرده که قادر به حل معضلات جامعه بشری نیستند.^۱ هیچ‌چیز با هیچ‌چیز مقایسه نمی‌شود جز با خودش. و هیچ چیزی مبنای هیچ چیز نیست چرا که همه چیز می‌تواند مبنای همه چیز باشد. در این صورت است که *کارایی و کارآمدی* جانشین مشروعیت می‌شود، مدیریت جای سیاست می‌نشیند، کنترل به جای مالکیت و در نهایت، دنیایی است که در آن سازمان با اطلاعات تصمیم می‌گیرد تا ابتکارات. علم به عنوان معارض دین در عصر مدرن، در این دوره از آرمان‌های گذشته، گذشته و در دامن واقعیت محتمل می‌افتد تا با تکیه بر نسبیت به حل معضلات بشری بپردازد. با این وضعیت باید پرسید که سوال از حقوق بشر را در چه سطحی از پست‌مدرنیته می‌توان قرار داد؟ و اساساً نقدهای پست‌مدرنیته به چه سطحی از حقوق بشر امروز آسیب می‌رساند.

۱. مبانی فلسفی حقوق بشر

پست‌مدرن‌ها در این راستا تقریباً تمام فلسفه‌ای را که مدرنیست‌ها در تلاش بر بنای آن به مدد حقوق بشر بودند یک یک ویران می‌سازد یا بدان مشکوک می‌شود و یا از آنها قرائت‌های جدیدی به دست می‌دهند. در زیر نمونه‌هایی از این ساختارشکنی را می‌بینید.

۱-۱ انسان‌شناسی حقوقی پست‌مدرن: نقد هویت واحد و غیریت‌های مدرن

یکی از انتقادهای جدی پست‌مدرن‌ها به حقوق بشر معطوف به نوع نگاه آنها به انسان بماهو انسان و شخصیت حقیقی اوست که مسبوق به شخصیت حقوقی تحلیل می‌شود. این نگاه معتقد است بررسی ابعاد وجودی و استعدادهاى مختلف او در عصر مدرن ناقص بوده و به تبع آن استدلال‌های ناظر به حقوق او و منزلت نیز به صورت تک‌بعدی رقم خورده است. در کتابی که اخیراً به زبان آلمانی تحت عنوان انسان‌شناسی

^۲. عموماً در این راستا نظریه سیاسی دموکراتیک غرب، هم با نئوکنفوسیونیسم و هم با اسلام و قرائت تند فاندامنتالیسم به چالش افتاده است، کمونیسم از رونق افتاده به نظر می‌رسد و مذاهب قدیم و سنتی جامعه غربی عملاً با تردید میان دو شاخه سکولاریسم از چپ و دینداری خاصی از راست گرفتار آمده است.

ماتریالیستی و اخلاق پست مدرن چاپ شده نویسنده آن *ولفگانگ جانتزن* تلاش دارد نشان دهد چگونه اندیشه پست مدرن با انتقاد از نگاه ماتریالیستی به انسان مدرن، به تجدیدنظر در آن دعوت می‌کند. (Wolfgang Jantzen, 2004) عمده انتقادات متفکران پست مدرن به انسان‌شناسی حقوقی گذشته ناظر به همین غیریت‌سازی عصر مدرن است (Kilani, 2000, 28-29)، که در آن انسان مدرن نیازی به بازشناسی و حتی شناخت خود نمی‌بیند و در عوض با معیارهای ساخته خود به مطالعه سایر مردمان و تعمیم نگاه خود می‌پردازد. در اندیشه پست مدرن هیچ قومی مرجع مقایسه با قوم‌های دیگر نیست، مفهوم خودی و غیرخودی یک مفهوم نسبی است. کسی نمی‌تواند به عنوان مثال قائل شود که اروپایی‌ها خودی هستند و دیگران غیرخودی. ادوارد سعید در کتاب *شرق‌شناسی خود تحت عنوان شرقی که غرب آفریده است*، به شدت به انتقاد از این نگاه خود محورانه انسان غربی می‌پردازد. مفاهیم اساسی سعید در "شرق‌شناسی"، مفهوم دیگری و مفهوم دانش و قدرت هستند. یعنی کم و بیش همان مفاهیمی که میشل فوکو در تفسیر عصر مدرن از آن سو جسته است.

سخن اصلی متفکران پست مدرن آنست که در عصر مدرنیته که حقوق بشر به دنبال این نوع قرائت‌ها عمومیت یافت، از اساس بر یک انسان‌شناسی فلسفی و حقوقی معیوبی استوار بود. انسانی که غرب در خارج از مغرب زمین به دنبال کشف آن بود کسی جز خود او نبود. در نتیجه حقوق بشری هم که تنظیم کرد قبایی بود که تنها با اندام او سازگار بود. قبایی که به وسیله آن می‌توانست مبارزه با برده‌داری و دزدان دریایی را در خارج از قلمرو خود تحت عنوان حقوق بین‌الملل و در واقع به عنوان بهانه‌ای در راستای توسعه استعمار و جهانگشایی خود پوشش دهد (جاوید، ۱۳۷۹، ۵-۲۰). در نتیجه انسان‌شناسی حقوقی عصر مدرن نه در جهت به رسمیت شناختن نظام‌های حقوقی سایر مردمان در تمام جهان، بلکه در حقیقت در پی تدارک تمام حقوق برای انسان غربی در سراسر جهان بود.

حال آنکه انسان‌شناسی حقوقی پست مدرن قائل به فراگیر بودن و همه جانبه بودن انسان عصر حاضر و به رسمیت شناختن نظام‌های قضایی و حقوقی اوست. در این معنا

پست مدرنیسم ایجاد قالب حقوقی خاص و یک‌دست را به دلیل گرایش‌های مختلف انسانی نادرست می‌داند. (Ghasarian, 2006) در مقابل معتقد به کارایی و ارزش همه ساختارهای حقوقی انسانی در گوشه و کنار دنیاست. پست‌مدرنیسم با گذار از تک‌قابلی پنداشتن و حتی امکان چنین اقدامی به تفسیر پلورالیستی و تکثرگرایانه از انسان و حقوق او می‌پردازد. انسان پست‌مدرن در واقع یک هویت و یک شخصیت ندارد. او به تنهایی مجموعه‌ای از انسان‌هاست. لذا در اندیشه پست‌مدرن اساساً انسان وجود ندارد تا موصوف حقی خاص گردد بلکه انسان‌هاست با مجموعه متنوعی از اخلاق‌ها، حقوق‌ها و مشرب‌ها (Le Roy, 2000). در این حوزه پسامدرنیته تحولی بسیار مهم را با خود به ارمغان آورد. دیگر دانش و ارزش فرهنگی و مذهبی در دست مدبرانه نخبگان سیاسی و علمی محصور و محدود نمی‌ماند. شبکه‌های تلویزیونی، ماهواره‌ای، رایانه‌ها و دستگاه‌های نامبر، سانسور و کنترل اطلاعات و در نتیجه سلطه امپراتوری رسانه‌ای ابرقدرت‌ها را تا حدود زیادی منسوخ کرده‌اند. در این گذار گرایش به یکدستی کاسته و اصل بر محور تکثرگرایی است (Vachon, 1990, 29). حقوق در عصر پست‌مدرن مبتنی بر بیگانگی انسان‌ها از هم و بیش از عقل جمعی مدرن مدیون انسان‌شناسی حقوقی فرامدرن است. در نتیجه هیچ دلیلی بر ارجح بودن نظام حقوقی اروپایی بر آفریقایی و آسیایی وجود ندارد.

۲-۱ بیگانگی انسان‌ها: نقد یگانگی ذاتی انسانی و حقوق جامع جهانی

حقوق بشر بر این اساس شکل گرفته که انسان‌ها ذاتاً گرایش و میل به هم‌زیستی در اجتماع دارند و بر اجتماع قوانینی حاکم است که همه آنان را به یک صورت شامل می‌شود (Déclaration 1789, Article 1 & 3 ; Déclaration 1948 , Préambule & 2). لذا به تعبیر ارسطویی، انسان تنها یا دیوانه است یا خدا. روسو هر چند امکان زیستن بصورت تنها را از انسان نفی نمی‌کند و معتقد است که انسان در دوره قبل وضع طبیعی و پیش از آنکه در دامن تصادفات این‌گونه روح درنده‌خویی پیدا کند، سرشتی پاک داشته و موقعیتی ممتاز. اما به مرور انسان اندیشمند با آغاز خودشناسی دریافت که بقای

اجتماع او با آشوب و زورگویی امکان ندارد و ناچار باید قواعدی بر روابط اشخاص، از آن روی که عضو جامعه‌اند، حکومت کند. اکنون به مدد همین قرارداد اجتماعی هرچند نمی‌تواند به گذشته نیک خود بازگردد، حداقل قادر است در جمع به حقوق طبیعی خود چون آزادی دست یابد، و البته برای این منظور باید جامعه‌ای تشکیل دهد. برای تنظیم رابطه مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق برای هر کس امتیازهایی در برابر دیگران می‌شناسد و وظایف خاصی به او می‌بخشد: حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی شغل، وفای به تعهد، جبران خسارت و حق زوجیت و به اعتبار معنی اخیر است که از حقوق بشر یاد می‌شود چون بر همه به دلیل سرشت واحدشان قابل انطباق است. منطق عصر پست مدرن یکسره به جنگ اندیشه واحد و یکسان می‌رود و معتقد است اساساً وضع فعلی بشر حکایت از شبه جزیره‌ای از فرهنگ‌ها و فرقه‌هاست. در نتیجه اینکه اساساً بشر را دارای ذاتی بدانیم از سوال‌ها و ابهامات اولیه پست مدرن‌هاست. به اعتقاد آنان به فرض اگر ذاتی هم باشد مسلماً واحد نخواهد بود. چراکه تفاوت دنیای حاضر به خوبی حکایت از این فراق‌ها و فرقه‌هاست. براین اساس دولت پست مدرن نیز یک دولت با غایت بنای جامعه مدنی جهانی نیست بلکه جامعه‌ای فدرالی با دولت‌هایی متفاوت است که از بنیاد با دولت-ملت فاصله دارد. در این صورت اینکه اساساً انسان را ذاتاً متمایل به جمع بدانیم و دوستدار یگانگی مردود است. چراکه اگر هم امپراتوری‌هایی به اسم اتحادیه اروپا یا بلوک غرب و یا کشورهای مشترک‌المنافع هم تشکیل می‌شود، در درون همگی رو به سوی تمرکززدایی فرهنگی، حقوقی و اداری و حتی آموزشی دارند. پس چگونه می‌توان از اصلی ذاتی در درون بشر سخن گفت که دائماً به سوی تمرکز و دولت-ملت گرایش داشته باشد؟ حتی صرف وجود دولت-ملت‌ها که پس از سال‌ها و قرن‌ها سلطه مدرنیسم ناکام از اجماعی جهانی برای تشکیل یک دولت-ملت جهانی و جامعه مدنی فراگیرنده است، خود نشانه سراب بودن مفروضات مدرنیست‌ها در تحقق عملی یک حقوق بشر جامع و کامل است.

۱-۳ طبیعت بشر و مساله شناخت: فرهنگها و حقوق بشرها

بنابر آنچه گذشت آن دسته از پست‌مدرن‌ها که طبیعتی برای بشر قائل نیستند و یا انسان را دارای طبیعتی شریر و بد می‌دانند، و یا به فرض وجود طبیعتی خود را عاجز از شناخت آن می‌دانند، طبیعتاً از معترضان حقوق بشر و حقوقی طبیعی نیز هستند. اینان به همراه مادی‌گرایان، آنارشیست‌ها، فایده‌گرایان و پوزیتیویست‌ها در راس مخالفان حقوق طبیعی فراگیر قرار دارند (Bekaert, AL237-mars 2001). اما تفاوت عمده و اغلب پست‌مدرن‌ها با دسته اخیر آن است که اینان در مخالف با به رسمیت شناخته شدن چنین طبیعتی متفق هستند و نه ضرورتاً در انکار آن. با این وجود در یک قاعده کلی می‌توان گفت که اثبات طبیعتی ویژه برای انسان که دارای قوانینی متمایز و در عین حال متعالی‌تر از سایر موجودات است می‌تواند نه تنها نقطه آغاز نزاع با منکران در حیطه بحث از فلسفه حقوق، بلکه در تمام مباحث مربوط به انسان در فلسفه باشد. لذا بحث از حقوق بشر و حقوق طبیعی برخاسته از قانونی طبیعی که از ذات انسانی نشأت گرفته باشد، برای اینان اگر توهم نباشد معلوم نیست حقیقت هم داشته باشد. چرا که هنوز حتی در مورد حق تعریف پذیرفته شده جهانی وجود ندارد. این واژه از مکانی به مکانی دیگر و از زمانی به زمانی دیگر فرق می‌کند. در برخی مکان‌ها ممکن است قواعد و اصول خاصی حق تلقی شوند و حال آنکه همان اصول و قواعد خاص ممکن است در جای دیگر حق تلقی نشوند. بنابراین می‌توان گفت که هیچ اجماعی (Consensus) در مورد تعریف جهانی حتی از حق وجود ندارد. این اصطلاح و کاربرد آن امروزه بیشتر به آفتاب‌پرستی شبیه است که می‌تواند در محیط‌های مختلف، تعاریف و تطابق ویژه‌ای بیابد.

نتیجه آنکه در توسعه جامعه بشری پست‌مدرن‌ها به فرهنگ بیش از سرشت بها قائل‌اند. آنان خواسته یا ناخواسته طبیعت و فرهنگ را دو مقوله مغایر هم می‌دانند. لذا معتقدند آنچه باید مبنای حق قرار گیرد نه طبیعتی یکدست که فرهنگی چند سر است. فرهنگ زاده بشر است و انسان زاده طبیعت. طبیعت یکدست که زاده‌ای چون انسان‌ها دارد. این انسان‌ها هم به نوبه خود فرهنگ‌ها خواهند داشت. فرهنگ‌ها را نیز حقوق‌های

متفاوتی باید. لذا اگر فرهنگ را باری اضافی بر طبیعت بشر و در طول آن و نه رو در روی و نه هم‌عرض هم تلقی کنیم در آن‌صورت نیز باید پذیرفت که فرهنگ‌ها بار بر طبیعت واحدند و نه آنکه لزوماً خود فرهنگ‌ها هم واحدند و آنچه ملاک حق انسان باید قرار گیرد وضع حال زندگی اوست نه سرچشمه اولیه حق او.

نقض این استدلال البته به آن خواهد بود که سیر تبار حقوقی انسان را جدی بگیریم و زنجیره طولی را تکمیل کنیم که در آن صورت وجود طبیعت واحد حکایت از وجود حقوق واحد هم خواهد داشت. هرچند رویه‌ها یعنی فرهنگ‌ها متفاوت باشد اما جوهره ثابت است. در عین حال چنانکه دیدیم سخن پست‌مدرن‌ها همین نقد جوهره ثابت هم است.

۱-۴ نقد عقل مدرن: بحران نسبیت حقوق بشر

از جمله ویژگی پسامدرنیته همان چیزی است که به بحران مشروعیت نیز معروف گشته است. فراروایت‌های معروفی که قبلاً مورد قبول همگان بودند، اکنون مورد تردید همگان قرار گرفته‌اند. نمونه‌ای از این فراروایت‌ها، ترقی و پیشرفت نامحدود از آن‌جمله در زمینه دستیابی به فهم فلسفه حقوق از منظر عقلانی و تسری آن به جامعه جهانی از طریق همگانی کردن حقوق بشر بود. پست‌مدرنیسم ضمن کنار زدن روایت‌های کلان عصر مدرن از آن‌جمله روند عقلانی شدن جهان، معتقد است که بالعکس هیچ دلیلی بر پیشروی بشر و سیر و حرکت رو به جلو در انسان وجود ندارد. حتی شاید بتوان گفت که بشر به قهقرا رفته است. حماقت‌ها و وحشیگری‌های بشر مدرن را باید خاصیت و ویژگی همین دوران دانست که سابقه‌ای در این ابعاد نمی‌توان برای آن یافت.

دیدگاه مدرن، نسبت به جهان که بر مبنای مفروضات غربی در مورد محتوم بودن پیشرفت و ترقی، شکست‌ناپذیری علم، مطلوب بودن دموکراسی و حقوق مسلم بشری بود با بحران‌ها و پرسش‌های جدی روبرو شده است. لذا باید در اصول مدرنیته از جمله عقلانیت آن به عنوان موتور محرکه تمدن غربی تجدید نظر کرد. در امر حقوق بشر، هم موضوع بر سر حفظ و ارضای علایق و نیازهای بنیادین است و هم در مورد

شاخص و ویژگی حقوق بشر و اولویت آن نسبت به حقوق موضوعه است. بسیاری بر این عقیده‌اند که هر آینه اگر حقی موضوعه، حقوق بشر را نقض کند، خصلت و نیز اعتبار حقوقی خود را از دست می‌دهد. در وادی عمل حتی در طول سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۷۶ سازمان ملل سیاهه بلندی از حقوق بشر را تصویب کرد؛ اما گویی اکثریت جامعه بشری، فقط حق دارد ببیند، بشنود و ساکت بماند چون در عمل نیز این اعلامیه‌ها زمینه حقوقی بسیار ضعیفی دارند، چرا که عموماً فاقد ضمانت اجرا هستند. اینجاست که به اعتقاد پست مدرنها عقل مدرن در انحصار برخی افراد خاص قرار گرفته تا به میل خود مصرف کنند.

۱-۵ تخریب اندیشه توسعه مدرن: بحران جایگزینی در حقوق بشر رسمی

در عصر مدرن تئوری‌های مختلفی در زمینه مدار رشد و محور توسعه بشری در جهان حال و آینده ارائه گردید. بسیاری متفکران از تئوری قدیم حرکت دوری تاریخ فاصله گرفته و متمایل به ایده جدید توسعه و حرکت حلزونی در پیشرفت تمدن بشری شدند. پست‌مدرنها در اساس این تئوری‌های کلان‌نگر و سپس در قوام و دوام تمدن بشر امروز سخت به شک افتاده‌اند. در عصر پسامدرن، مسأله ترقی و پیشرفت بی‌انتهای، یا حتی این مسأله که برخی از انواع ترقی لزوماً مناسب و پسندیده هستند، دیگر یک امر بدیهی محسوب نمی‌شود و از پذیرش همگانی برخوردار نیست.

در این میان باید معترف بود که رونق بازار عرضه اندیشه بخشی از ویژگی پسامدرنیته است. با رد روایت‌های کلان، هجوم باورهای جایگزین نیز راه به جایی نمی‌برد. اصل توسعه، رشد، عقل، تکامل، جهانی بودن، جهانی شدن، همه و همه در این دوره به شدت قابل تشکیک است. از جمله این روایت‌های کلان، مسأله حقوق بشر است که این حقوق نیز ناگزیر دستخوش بحران خواهد بود. دلیل بر حق شکاکیت در آن عدم کارایی واقعی و صوری بودن توسعه آنست. چراکه در دورانی بزرگ‌ترین توحش‌های تاریخ بشر صورت گرفته که فراگیرترین تئوری‌ها و کلان‌ترین نظریه‌ها در

باب حقوق بشر ارائه شده است. اما در هیچ دوره‌ای به اندازه عصر مدرن در حق حقوق بشر اجحاف نشده است.

ماتم پست مدرن‌ها که منجر به شکاکیت آنان شده در بحران جانشین برای اصول مدرنیته و ناتوانی آنان در تاسیس بنای جدید است. پست مدرن‌ها در اینکه حال پس از تخریب قرائت‌های کلان چه جایگزینی ارائه دهند سخت در سردرگمی به سر می‌برند. بسیاری بر این باورند که اساساً امکان ارائه شاخصی خاص وجود ندارد و بسیاری همین نبود ملاک و معیار در عصر حاضر را اصل بنیادین عصر پست مدرن می‌دانند. لذا آنگاه که مساله حقوق بشر پیش می‌آید، به سختی ساختار و مبانی اعلامیه‌های حقوق بشر را مورد نقادی و چالش قرار می‌دهند، اما نمی‌دانند در پی این تخریب آیا اساساً جایگزینی ممکن و مورد نیاز هست یا خیر.

۲. ساختارهای اجتماعی حقوق بشر و شالوده شکنی پست مدرن‌ها

تأملات، پیرامون رشد عقلانیت و حقوق بشر در جهان ما را به سوی طرح این پرسش سوق می‌دهد که بپرسیم، آیا اساساً سیر تحولات نظام بین‌الملل کنونی، در راستای تاسیس یک جامعه حق‌گرا و عدالت محور انسانیت؟ به دیگر سخن، اساساً تا چه میزان می‌توان از نظام بین‌الملل و ساختارهای مدنی - ملی انتظار تنظیم حقوقی در راستای تحقق حقوق بشر این آرمان دیرینه بشری داشت؟

این پرسش، خواسته یا ناخواسته ما را به سوی دو دیدگاه متفاوت راهنمایی خواهد کرد. در دیدگاهی مدرن و خوشبینانه می‌توان انتظار تحقق چنین آرمانی را هر چند در آینده‌ای دور ممکن دانست. نگاه غایت‌گرا برای هستی از چنین بینشی حمایت می‌کند و بر این باور است که در نهایت با واسطه یا بی‌واسطه، بشر هم توانایی ایجاد این حقوق بشر را در حال حاضر دارد و هم قادر است ضمانت‌های آن را تامین کند. ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) فیلسوف فرانسوی قرن ۱۸ میلادی و پدر انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، معتقد به چنین توانایی در انسان‌هاست. در این نگاه انسان‌ها با کنار نهادن برخی آزادی‌ها برای زیستن، در شرایط صلح و امنیت باید گردهم آیند تا هر کسی قادر باشد

به حقوق انسانی و مدنی خویش دسترسی داشته باشد. این گذار از وضعیتی ناعادلانه (وضع طبیعی) به سوی وضعیتی عادلانه (جامعه مدنی) تنها در سایه تفاهمی بین انسان‌ها قابل دستیابی است که از آن به *قرارداد اجتماعی* یاد می‌شود. در جهت بنای این ساختار حقوقی محور لازم است تا حکومتی برخاسته از اراده جمعی زمینه تامین منافع همگانی را همراه با آزادی فراهم سازد. در اینجا اطاعت از قانون و حکومت اکثریت، خود عین آزادی است.

اما گذشته از انتقاداتی که به این دیدگاه در احتمال منتهی شدن حکومت به نوعی دیکتاتوری اکثریت وارد است، پرسش اصلی در امکان توسعه آن در حد یک جامعه مدنی جهانی است که ضامن حقوق بشر هم باشد. لذا در *نگاه پست مدرن* یکی از پرسش‌های اساسی در فلسفه نهادها و ساختارهای اجتماعی مدرن معطوف به میزان نقش آنها در هدایت، آموزش، مقید کردن و یا دربند کشیدن انسان‌هاست. به عبارت دیگر باید پرسید آیا ساختارها و نهادهای جدید عصر ما چون مدرسه، بیمارستان، زندان، دانشگاه، کارخانه، اداره و ... سعی در آن دارند که ما را در بند کنند یا نظام‌مند؟ بسیاری از پست مدرن‌ها بر این باورند که توسعه در جامعه مدرن که عملاً از قرن هجده میلادی آغاز گردید تلاش کرده تا بشر را در قالب‌هایی به اسم نهاد حقوقی و قضایی سازمان‌دهی کرده و بر تک تک افراد نظارت ویژه داشته باشد. در واقع در این عصر هر چند پای ساختاری چون کلیسا از دنیا و حتی از عرصه خصوصی مردم بیرون کشیده شد، اما در عمل ساختارها و نهادهای مدنی به بهانه‌های مختلف از جمله امنیت با توسعه شبکه‌ای از مکانیسم‌ها بر روی جامعه، فرد را محبوس ساخته‌اند. حبسی که از آن به نظم یاد می‌کنند. به تعبیر *میشل فوکو* این نهادها بدون آنکه شهروندان متوجه شوند، همان ابزارهای نظارت قدرت حاکمه بر افراد جامعه هستند. به عنوان مثال در عصر سنت قدرت‌های حاکمه با تنظیم مقرراتی خاطیان را تنبیه و در ملاعام اعدام می‌کردند. (نک. دریفوس، رابینو، ۱۳۸۴، ۲۶۰-۲۶۶). در عصر جدید با توسعه مفاهیمی چون حقوق بشر، دولت‌ها تصمیم گرفتند تا به جای تنبیه از حربه نظارت دقیق سود جویند. در اینجا بود که تربیت و آموزش‌های اصلاحی برای مجرمان و بزهکاران در دستور کار

قرار گرفت. اما فوکو قائل است که این حرکت انقلابی قدرت سیاسی را شامل نشده است. چون سلطه "از بالا" و مستقیم که در گذشته عمدتاً توسط حکومت‌های سلطنتی اعمال می‌شد، اکنون "از درون" و مخفیانه و به بهانه گسترش حیطه نظارت قدرت حاکمه صورت می‌گیرد؛ نظارتی که هدف از آن کنترل تمام افراد جامعه است. لذا با کنار زدن تنبیهات ظاهری و مجازات بدنی در جامعه، در عمل استبدادی مدرن جایگزین شده که قصد دارد همه جا نقش برادر بزرگی را بازی کند که گریزی از نگاه و نظارت او نیست. در نتیجه وضع مدرن معاصر با کمک نهادهای حقوقی، آموزشی، اقتصادی و ... ما را بیش از گذشته به بند کشیده است. و این در حقیقت به بند کشیده شدن حقوق انسانی است. همین منطق نهادها در سطح بین‌المللی نیز ما را به بند کشیده است. چراکه با نبود ضمانت اجرایی عملاً اعلامیه‌های حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی کاغذ پاره‌هایی بیش نیستند که در راه سلطه قدرت‌های بین‌المللی به اسارت برخی و تنها برخی مشروعیت می‌دهند.

اگر به همین استدلال منطق روسو را در توجیه وضع طبیعی اضافه کنیم خواهیم دید که این نهادها هستند که اخلاق ما را نیز شکل می‌دهند. چراکه به تعبیر روسو انسان در وضع طبیعی سرخوش و شاد بود، و در واقع در بهشت عدن بود. این جامعه و ساختارها بودند که او را خراب کردند و لذا او تصادفاً درنده‌خو و گرفتار هرج و مرج شد. بسیار طبیعی بود که جنایتکاران عصر نازی در دادگاه در دفاعیات خود ساختار را مسئول این جرایم می‌شمردند که آنان در این چرخه ضد حقوق انسانی مهره‌ای بیش نبوده و اراده‌ای مستقل نداشتند. پست‌مدرن‌ها همین استدلال را در رابطه با نظام بین‌الملل حاکم و بی‌اعتباری حقوق بشر ارائه می‌دهند و عموماً به آینده به دلیل ساختارهای موجود بدبینند. اعلامیه‌ها و ساختارهای سیاسی و حقوقی موجود قصد دفاع و پاسداری از انسان‌ها را ندارند بلکه قصد سلطه و کنترل بر آنها را دارند. براساس این منطق آینده جهان هم سیاه و نادیدنی است و امیدی جز قبول ناامیدی نیست.

۳- زمینه های فرهنگی حقوق بشر

به باوری دیگر دشواری بیشتر در آنجاست که حقوق بشر را به مثابه فرآورده‌ای پرورده در گهواره‌ی اندیشه مغرب زمین، به سادگی و به طور آماده نمی‌توان وارد جامعه‌ای ساخت که در آن انسان‌ها عمدتاً دارای وظیفه‌اند و نه حق. در واقع مفهوم حقوق بشر، همانند سایر مفاهیم فلسفی و اجتماعی و سیاسی ساخته شده در فرهنگ مغرب زمین، دارای شالوده‌ی فکری محکم و پشتوانه‌ی نظری و تاریخی است که در میدان‌های پیکار اندیشه و دگرگونی‌های ژرف اجتماعی صیقل خورده و به جزیی از این فرهنگ تبدیل شده است. به عبارت روشن‌تر، آشنایی با بستر فکری، فرهنگی و تاریخی حقوق بشر، پیش‌شرط ضروری درک صحیح از این مفهوم می‌باشد.

۳-۱ اندیشه جهان‌شمولی حقوق بشر: رد برابری فرهنگ‌ها و تحمیل تکنواختی

غربی

از نظر پست مدرن‌ها از جمله دیگر مسایل بحث‌برانگیز، مساله جهان‌شمولی (Universality) حقوق بشر می‌باشد. جهان‌شمولی، در نگاه سنتی حقوق بشر، امری معتبر و بدیهی تلقی می‌گردد. با اینحال اختلاف میان طرفداران این دو تئوری، جهان‌شمولی حقوق بشر و نسبی‌گرایی فرهنگی، حداقل در چند سال گذشته یکی از مناسب‌ترین موضوعات پیرامون حقوق بشر بوده است. واقعیت آن است که اندیشه حقوق بشر در تکامل تاریخی خود، در دو بعد تعمیق و گسترش یافته است: در ژرفا یا بعد محتوایی و در پهنا یا بعد مکانی. در بعد محتوایی، شاهد ژرفا شدن تدریجی ایده‌ی حقوق بشر هستیم. این سیر ژرفا شدن، مراحل سه‌گانه‌ای یا سه نسل را پشت سر گذاشته و صورت‌های گوناگونی از حقوق بشر را به همراه آورده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حقوق فردی،^۱ حقوق سیاسی^۱ و حقوق اجتماعی^۲. این ژرفا نگاری

^۱ - حقوق فردی یا لیبرالی این هدف را دنبال می‌کند که امنیت و آزادی فرد را از تعرض قدرت دولتی مصون دارد و آن را تضمین نماید.

البته پایانی ندارد. چراکه امروزه با رونق حقوق همبستگی، جهانی و نسلی این باور که نسلی چهارم از حقوق بشر که علاوه بر مسائل زیستی ناظر به حقوق انسانهای آینده نیز می باشد همواره رو به رونق است.

در این میان جهان‌شمولی و توسعه مکانی هم به دو صورت تجلی یافته است: نخست به صورت تلاش در راستای ایجاد اعتبار بین‌المللی برای حقوق بشر از طریق وارد کردن دولت‌ها در میثاق‌ها و قراردادهای فراگیر و موظف کردن آنها به رعایت این حقوق در قلمرو حاکمیت‌شان، و دوم به صورت کوشش کشورهای توسعه‌نیافته و فقیر برای اینکه حقوق بشر در مناسبات میان ملت‌های گوناگون نیز به رسمیت شناخته شود و تجدید تقسیم نعمات مادی به گونه‌ای تحقق پذیرد که امکان یک زندگی در شأن انسان در همه‌ی کشورهای جهان ممکن گردد. طرفداران نظریه جهان‌شمولی حقوق بشر بر این باورند که بیشتر فرهنگ‌های بدوی (Primitive) در نهایت به سمتی می‌روند که از تلفیق آنها یک فرهنگ جهانی (World Culture) پدید می‌آید و همچون فرهنگ‌های غربی (Western Cultures) دارای نظام حقوقی و حقوق (Rights) خواهند شد.

۳-۲ حقوق بشرها و فرهنگ‌ها: نقد دید «اروپا مرکز» و قرائت فرهنگی-نژادی

فیلسوفان^۲ «پست‌مدرن»، با انتقاد شدید از مرکزیت بخشیدن به برداشت مدرنیست‌ها از فرهنگ غربی و تعمیم دادن آن به سایر جهان، حقوق بشر را پدیده‌ای بومی با قرائت‌های مختلف می‌دانند. *دانیل جی‌آدامز* در مقاله خود^۴ پیرامون *الهیات*

^۲ - حقوق سیاسی گامی جلوتر برمی‌دارد و از نظم اجتماعی می‌طلبد که نه تنها آزادی همسان برای تمامی شهروندان، بلکه فراتر از آن، برابری حق مشارکت در اعمال اراده‌ی سیاسی را نیز تأمین کند.

^۳ - حقوق اجتماعی یعنی برخورداری از یک زندگی مناسب انسانی برای شهروندان. در نتیجه حقوق اجتماعی از هر دو نوع حقوق قبلی فراتر می‌رود و این وظیفه را به جامعه تحمیل می‌کند که شرایط اجتماعی و اقتصادی مناسب برای همه‌ی اعضای آن جامعه و حداقلی از یک معیشت در خور انسان را برای آنان فراهم آورد.

^۳ منظور آندسته از متفکران پسامدرن است که به دنبال پرسش «چرایی» حقوق هستند نه آنانی که با اعتقاد به جوهره واحد و ثابت انسانی به کاوش از حقایق امور می‌پردازند.

^۴ - مقاله او اولین بار در سال ۱۹۹۷ م و در شماره‌های بهار و تابستان فصلنامه متانویا (Metanoya) به چاپ رسید. این مجله فصل‌نامه‌ای بین‌المللی است که در پراگ (Prague) منتشر می‌شود.

پسامدرن (پگاه، ۱۳۸۵، ش ۱۷۱) معتقد است که مدرنیته غرب به معنی محو و نابودی فرهنگ‌های دیگر بوده است. جورج بالانیه (George Balandier) نیز در مقدمه کتاب انسان‌شناسی سیاسی (Balandier, 1991, VII) فرهنگ عصر مدرن اروپا را فرهنگ نژادگرایانه (Ethnocentrisme) می‌نامد. دیدگاه مدرن، نسبت به جهان، بر مبنای مفروضات غربی در مورد محتوم بودن پیشرفت و ترقی، شکست‌ناپذیری علم، مطلوب بودن دموکراسی و حقوق تردیدناپذیری فردی شکل می‌گیرد. فرض بر این بود که «غرب مدینه فاضله» است و تمامی فرهنگ‌های دیگر سرانجام از ارزش‌های غرب، که به تدریج جهانی شود، الگو خواهند گرفت. طبق این دیدگاه، غرب از یک برتری فرهنگی ذاتی، برخوردار است و ترقی و پیشرفت، فرآیندی بی‌پایان به شمار می‌آید. ولی تمامی این باورها دستخوش تغییر شده و «آنچه دیروز قطعی و متقن به نظر می‌رسید، امروز از دید خوش‌بینانه، ساده‌انگاری و از دید منتقدانه نژادپرستی، محسوب می‌شود.»

فیلسوفان «پست‌مدرن»، ادعای جهان‌شمولی حقوق بشر را ناشی از دید «اروپا مرکز» ارزیابی می‌کنند و تعمیم آن را به حوزه‌های فرهنگی دیگر نادرست می‌دانند. برای آنان مفهوم حقوق بشر اساساً متعلق به فرهنگ اروپایی است و لذا معتقدند به تعداد فرهنگ‌ها برداشت‌های مختلف از حقوق بشر وجود دارد. در نتیجه مقابل جهان‌شمولی، مساله "نسبی‌گرایی فرهنگی" (Cultural Relativism) را مطرح کردند. اما پست‌مدرن‌ها چون منتقدین سنتی حقوق بشر اعتقاد ندارند که فرهنگ‌های سنتی (Traditional Cultures) ثابت و غیر قابل تغییر هستند. بلکه بر این باورند که فرهنگ‌های سنتی هم به نوبه خود در تغییرند و جاودانگی ندارند. به اعتقاد پست‌مدرن‌ها ما در تکثرگرایی برداشت‌ها و قرائت‌ها از حقوق بشر قرار داریم.

۳-۳ دهکده جهانی یا جهانی از دهکده

از منظر تاریخ تکنولوژی، پست‌مدرن‌ها به انتقادات اساسی‌تر می‌پردازند. در تحلیل این نگاه باید گفت که بشر شاهد سه انقلاب کشاورزی، صنعتی و اطلاعاتی در عرصه

زندگی خود بوده است. چندین دهه است که جوامع بشری وارد عصر اطلاعات و دانش شده‌اند. عصری که از آن به دوره پست‌مدرنیته یا پسامدرن یاد کردیم. گسترش تکنولوژی‌های ارتباطات در دو قرن اخیر باعث ظهور روند جهانی شدن در حوزه‌های مختلف زندگی جوامع انسانی گردیده است. هر چند روند جهانی شدن با گسترش سرمایه‌داری جهانی و نظام‌های لیبرال دموکراسی به عنوان دیدگاه فلسفی - سیاسی آن در طی چند سده اخیر در حال پیشرفت بوده است ولی در چند دهه اخیر و به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، جهانی شدن به یکی از مباحث و مناظرات فکری عمده بین صاحب‌نظران علوم اجتماعی تبدیل شده است و تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی به لحاظ تأثیرپذیری از روند جهانی شدن مورد بحث قرار می‌گیرد. امروزه اصطلاح «دهکده جهانی» جهت نشان دادن سرعت اثرات متقابل تحولات داخلی و بین‌المللی بر همدیگر به کار برده می‌شود. اینکه تا چه میزان این دیدگاه در مقوله حقوق بشر پذیرفتنی است هنوز بسیار قابل تامل است. امروزه جوامع با حفظ همان ویژگی‌های خاص خود ناخواسته به استقبال مجموعه جزایری از خورده فرهنگ‌ها می‌روند که در عمل بسترساز حکومت قبایل مختلف در این دهکده با ده‌ها کدخداست (Maffesoli, 2000).

۴. بازگشت اسطوره‌ها در عصر حقوق بشر

باید اعتراف کرد که نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکارخویش را درباره حقوق طبیعی بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان مردم ترویج کردند. «ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این گروه نویسندگان و متفکرانند. این گروه حق‌عظیمی بر جامعه بشریت دارند. شاید بتوان ادعا کرد که حق اینها بر جامعه بشریت از حق مکتشفان و مخترعان بزرگ کمتر نیست.» (مطهری، ۱۳۷۱، ۹) فلسفه‌ی روشنگری، با اعتماد به نیروی خرد انسانی، می‌خواست بشریت را از زنجیر قیمومت کلیسا و اقتدارگرایی وارهاند. هدف روشنگری، افسون‌زدایی از جهان، برچیدن اسطوره و سرنگونی پندار به یاری دانش بود. بنابر ملاحظات فوق می‌توان گفت که حقوق بشر صرفاً از جنبه مبانی

تاریخی خود نیست که دولت‌های حقوقی را مخاطب قرار می‌دهد، بلکه از این جنبه که برای انسان‌ها این ضمانت قانونی را فراهم می‌آورد تا آن را از مطالبات اخلاقی انتزاعی، به ادعاهای مشخص حقوقی تبدیل سازند. اما از یک سو یکی از ویژگی‌های دنیای مدرن حبس *ادیان* در درون زندگی فردی و خصوصی شهروندان است و از سوی دیگر خصلت گوهرین حقوق بشر در عصر مدرن، تنها و تنها اعتبار آن به مثابه حقوقی اخلاقی است. این خود نشان از در ساحل بودن حقوق بشر نسبت به حقوق موضوعه بود. در این معنا، از یک طرف حقوق بشر باید در مقابل هر انسان خردورز توجیه‌پذیر باشد و از طرف دیگر بر پایه‌ی این شاخص اخیر، حقوق بشر را نباید حقوقی صرفاً اخلاقی ارزیابی کرد. به علاوه در هر صورت این پرسش جدی تر هم به ذهن خطور می‌کند که در این صورت آیا حقوق بشر به مفهوم کانتی، وارد حوزه‌ی «اخلاقیت» نشده است؟

حقوق بشر مدرن به مفهوم کانتی، به حوزه‌ی «قانونیت» تعلق دارد. اما طبقه‌بندی آن به مثابه حقوق اخلاقی، تنها این غایت را دنبال می‌کند که آن را از حقوق موضوعه جدا کنیم. پست‌مدرن‌ها این را از تناقضات درونی حقوق بشر مدرن می‌نامند که با تلاش در راستای جهانی کردن حقوق بشر تنها از ضمانت اخلاقی‌ای کمک گرفته که مادر آن یعنی *ماوراءالطبیعه* را قبلاً، به تعبیر نیچه، کشته یا متهم به کنج‌نمایی طبیعت کرده بود (Valadier, 1989).

۴-۱ وضعیت اخلاق مدرن و ادیان پست‌مدرن در ضمانت حقوق بشر

اگر اخلاق را گسست‌ناپذیر از دین بدانیم در اینجاست که پست‌مدرنیسم با حقوق بشر به نوعی همخوانی می‌رسد. یکی از خواص پست‌مدرنیته رد ثبات و اطلاق عقلی و اصرار بر نبود تکیه‌گاهی مطمئن در عصر حاضر است. روایت بی‌روایتی از عواملی است که تفحص و سخن از کشف و کاربرد سایر ملاک‌ها از جمله امور معنوی را نه تنها مجاز بلکه تجویز می‌نماید. پست‌مدرنیسم در مقایسه با مدرنیسم انقلابی در استقبال از همه چیز و در به رسمیت شناختن هیچ چیز است. در اینجاست که خود انسانی هم از

عرش امانیسم به خاک می‌افتد و از کمبودی رنج می‌برد. مفزولوجی جامعه‌شناس پست مدرن فرانسه معتقد است که این دوره دوره نه اعجاز‌زدایی (Entzauberung der Welt) به تعبیر ماکس وبر^۱ و نه خروج از دین (La sortie de la religion) یا سرشکستگی دین و افسون‌زدایی از جهان (Le désenchantement du monde) به تعبیر مرسل گوشه (Gauchet, 1985, 307)، بلکه عصر بازگشت به اعجاز و اعتقاد است (Maffesoli, 2005, 14, N° 73). این دورنمای جدید، از طریق تجدیدنظر در نگارش تاریخ دوران مشهور به دوران مدرن تشریح می‌گردد. باورهای الهیاتی اجتماعی، سیاسی؛ هم چون الهیات آزادی‌بخش (Liberation theology) نشأت گرفته از آمریکای لاتین، و الهیات مینجانگ (Minjung theology) از کره، الهیات وطن (Homeland theology) از تایوان و الهیات مجاهدت (theology of struggle) از فیلیپین با تاریخ‌های رسمی گذشته و الهیاتی که به همراه داشته در چالش می‌باشند. این برخورد میان تواریخ، طی مراسم بزرگداشت پانصدمین سالگرد «کشف آمریکا» توسط کریستف کلمب، به صورت بسیار گویایی ابراز گشت. معلوم گشته که مدرنیته غرب به معنی محو و نابودی فرهنگ‌های دیگر بوده است. امروز تلاش برای حفظ اجزا و قسمت‌های باقی‌مانده از این فرهنگ‌ها و نیز حصول اطمینان از خاتمه استیلای فرهنگی غرب در جریان است. تحلیل رفتن مقام عقل مدرن در همین چارچوب قابل ارزیابی است. در بعد جامعه‌شناختی این تحلیل مقام مادی عقل در برابر معنویت نیست بلکه در جامعه پست‌مدرن مراد از آن تقلیل و تقسیم آن قوه عقلانیت به سطح سایر معیارهای جوامع بشری است. در اینجا عقل و روح مشترک بی‌معناست، بلکه ارواح و عقل‌ها حاکم‌اند.

۴-۲ ضمانت حقوق بشر و وضعیت طبیعی هابزی در عرصه حقوق بین‌الملل

بدبینی پست‌مدرن‌ها به نظام حقوق فعلی جهان، باعث تقریب اندیشه آنان با عقاید هابز پیرامون سرشت حقوق بین‌الملل شده است. در این باره ابهامات جدی دامن زده

^۱ - مفهوم «اعجاز‌زدایی جهان» (Entzauberung der Welt) از همین‌جا نشأت می‌گیرد، مفهومی که وبر از شاعر آلمانی شیللر به عاریت گرفت و در لفظ خود به معنای «بیرون راندن سحر و جادو از اشیاء» است.

می‌شود: آیا حقوق بشر حقوقی است که هر فرد از آن تنها در مقابل نهادهای دولتی برخوردار است یا حتی در مقابل سایر افراد و اجتماعات؟ برای نمونه، در قوانین همهی کشورهای دنیا، ضرب و شتم هر انسانی جرم است. هنجار حقوقی در این مورد معمولاً به این صورت فرمول‌بندی می‌شود: اگر کسی انسانی را مورد ضرب و شتم قرار دهد و یا تندرستی او را به مخاطره اندازد (چگونگی ارتکاب عمل)، به زندان یا جریمه‌ی نقدی محکوم می‌شود (پیامد حقوقی). پرسشی که می‌تواند بلافاصله به ذهن متبادر شود، این است که حال اگر خود دولت یا نهاد بین‌المللی که باید پاسدار نظم و حقوق مردم باشد و بر جاری شدن قوانین نظارت کند، به چنین اقدامی مبادرت ورزد یا در انجام وظیفه خود ناتوان باشد، تکلیف چیست؟ عواملی چون ۱. آلودگی محیط زیست؛ ۲. نزدیکی اتمام ذخایر طبیعی؛ ۳. بیم از افزایش درجه حرارت کره زمین و پیشروی ضایعه وارده بر لایه ازن؛ ۴. حوادث جدی دیگری چون کارخانه‌های مواد شیمیایی و کارخانه‌های نیروی هسته‌ای ۵. تکرر قرائت‌ها، افزایش فرقه‌گرایی و گروه‌بندی‌های زیرزمینی؛ ۶. رشد فقر در بسیاری از نقاط جهان در اثر رشد نابرابر و مشاهده این امر که ملل پیشرفته به انتهای راه ترقی خود رسیده و در نقطه‌ای هستند که زوال اقتصادی آغاز گشته و کیفیت عمومی زندگی، رو به نقصان گذاشته است باعث شده تا امروزه با ابزاری شدن مقوله حقوق بشر امید به اجرا و ضمانت آن از سوی نهادهای بین‌المللی در عمل به سطح یک خیال خام و در نظر به ایده‌الی در حد مدینه فاضله افلاطونی تعالی پیدا کرده است. نتیجه هر دو صورت عدم امکان تعمیم عملی حقوق بشر به همگان است.

هابز قبل از روسو به جمع‌بندی در رابطه با قرارداد اجتماعی و جامعه مدنی رسیده بود، اما معتقد نیست که به آسانی می‌توان این قرارداد را جهانی کرد. اگر دغدغه روسو آزادی، منطق او انقلابی و ساختار فکری او احیای آزادی اولیه و نیک بشر بوده، هابز برخلاف او با بدبینی به انسان و جهان، با رد جامعه باز از منطقی محافظه کارانه حمایت می‌کند که حداکثر انتظار در آن ایجاد امنیت است و نه رسیدن به آزادی. براساس بینش اخیر مادامی که در جهان قدرتی مورد توافق همه کشورها در جهت تامین امنیت همگان

و حمایت از ضعیفان به وجود نیامده، آنچه در جهان حاکم است وضع طبیعی ماقبل جامعه مدنی و آنچه جهانیان فاقد آنند حقوق است. لذا هر قدرتی به هر کشوری حمله می‌کند و مقررات، معاهدات و قوانین حقوق بین‌الملل کاغذ پاره‌های بی‌ارزشی بیش نیستند. در این وضعیت هر دولت - ملتی تنها برای بقای حیات خود می‌جنگد. و پیروزی از آن قدرت‌های تنومندی است که به تعبیر منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) صاحب روح‌القوانین، همچون خرمگسان درشت‌اندام تارهای عنکبوتی قوانین بین‌الملل را می‌درند و تنها حشرات ضعیف جثه‌اند که در بند قوانینند. ابرقدرت‌ها فقط به امنیت هابزی خود در وضع طبیعی می‌اندیشند و برای جهان سوم در حال توسعه، آزادی روسویی در جامعه مدنی را توصیه می‌کنند. نتیجه آنکه تنها چیزی که در این نظام بین‌الملل یافت نمی‌شود امنیت و حقوق بشر است. لذا در عرصه حقوقی و قضایی بین‌الملل قانونی نیست که بر همه تحمیل شود بلکه آنچه هست یک سری توصیه‌های اخلاقی‌ست. در این راستا میشل ویله، فیلسوف حقوقی فرانسه، معتقد است که حقوق بشر جز خیالی خام نیست. سال‌ها از تصویب حقوق بشر گذشته چرا در فرانسه هنوز یک و نیم میلیون نفر از حق کار محروم‌اند. سازمان ملل از حق مشارکت سخن می‌گوید، در کجای دنیا بدان عمل می‌شود؟ (Villey, 1983, 11)

۳-۴ پست‌مدرن‌ها و تاسیس شورای حقوق بشر

در مباحث نظری حقوق بشر در این زمینه، با راه‌حل‌های گوناگون ناشی از مواضع و دیدگاه‌های گاه متناقض و ناسازگار رو به رو می‌شویم. دیدگاه‌های ساختارگرایانه و محافظه‌کارانه خواهان فروکاستن حقوق بشر به حقوق لیبرالی مانند امنیت و آزادی فردی و عدم تعرض خشونت‌آمیز دولت نسبت به چنین حقوقی هستند. از این دیدگاه، هر آینه دولتی بتواند فراتر از این حقوق لیبرالی، حقوق اجتماعی یعنی برخورداری از یک زندگی مناسب انسانی را برای شهروندان خود تضمین نماید، دامنه‌ی اعتبار چنین حقوقی در مرزهای کشور مربوطه محدود می‌ماند.

در نقطه‌ی مقابل دیدگاه محافظه‌کارانه مدرن، دیدگاه ساختارشکنانه فرامدرن قرار دارد که خواهان دگرگونی در وضعیت کنونی و مناسبات بین‌المللی است. این دیدگاه معتقد است که در روند جهان‌روایی و ادغام فزاینده‌ی سیستم‌های گوناگون در یکدیگر و همکاری و وابستگی متقابل میان ملت‌های مختلف، لازم است که حقوق بشر - و نه فقط حقوق فردی و لیبرالی بلکه همچنین حقوق سیاسی و اجتماعی - در مقیاسی جهانی تأمین گردد. اما از آنجا که چنین امری در جهانی که از دولت‌های مستقل ملی گوناگون تشکیل شده کار آسانی نیست، باید اصلاحات بنیادینی در نظام بین‌المللی ایجاد گردد که بر شالوده‌ی آن، دولت‌های موجود در یک نظم فراگیر سیاسی ادغام گردند، نظمی که ارگان‌ها و نهادهای قانونگذار و اجرایی آن، از اختیارات لازم برای تأمین حقوق بشر در سراسر جهان برخوردار باشند.

اکنون می‌توان کم و بیش اذعان کرد که "شورای حقوق بشر" نهاد جدید سازمان ملل که پس از ماه‌ها بحث و منازعه بالاخره با تأیید مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۲ ماه مارس ۲۰۰۶ جایگزین "کمیسیون حقوق بشر" سازمان ملل گردید، نویدی از تاثیر انتقادات پست‌مدرن‌ها را به همراه داشته است. اما پست مدرن‌ها به نیکی می‌دانند که نزاع دول مدرن غربی و کشورهای جهان سومی در عرصه بین‌الملل نیز عمیقتر از آن است که تنها در شکل‌گیری این شورا و ضمانت‌های آن بروز کرده باشد؛ بلکه تا مادامی‌که این اختلاف منافع اقتصادی و سیاسی هست حقوق بشر در هم حاشیه خواهد بود.

نتیجه

ما خواسته یا ناخواسته در فضایی از پست‌مدرنیسم به سر می‌بریم. این واقعیت حکایت از میزان گستره حیطه تکثرگرایی در جهان امروز ماست. در این میان حقوق بشر نیز گرفتار همین نعمت یا نعمت عصر فرا مدرن شده است. ویژگی مشترک پسامدرنیسم و حقوق بشر آنست که هر دو بیش از آنکه یک واقعیت عینی و قابل لمس برای همگان باشند، امری ذهنی هستند. نه حقوق بشر توانسته تاکنون به‌رغم سابقه

فلسفی و تاریخی خود قوانین موضوعه را متأثر از خود ساخته و به زیر سلطه در آورد و نه پسامدرنیسم از مرزهای ذهنی جامعه امروز گذشته و توانسته خود را بی نقاب به مردم معرفی کند. بنابراین مادامی که ذهن از ذهن انتقاد می‌کند حاصل نزاع آنان فراتر از حیطه ذهن نخواهد رفت.

در حقیقت پست‌مدرن‌ها نقادی خوبی از مدرنیسم و مدرنیست‌ها ارائه کردند و توانستند مبانی معرفتی چند قرنه آن را به راحتی از بین ببرند. آنان منتقدان و مخربان خوبی برای بی‌اعتبار نشان دادن قرائت‌های کلان از آن جمله حقوق بشر و اعلامیه‌های جهانی بودند، اما در تاسیس و جایگزینی داده‌های مناسب ناتوان مانده و درجا می‌زنند. این ناتوانی آنان را به سوی پلورالیسم افراطی و قبول همه کس و همه چیز سوق داده است. به همین دلیل است که تاکنون پسامدرنیسم کارکرد عینی حقوقی نداشته است. اگر پسامدرنیسم تخصصی چون در هم ریختن مراجع و منابع و قطب‌های اصلی حقوق مدرن در جهت شناساندن پدیده‌ای مبهم، چند شکلی، سیال، مشکوک و... بود، حقوق بشر پست‌مدرن هم خارج از این صورت‌ها و صفات نمی‌تواند باشد (Melkevik, 1998, 252). تنها این پدیده ما را دعوت می‌کند تا منظر نظام یافته سابق را در راستای ایفای یک نقش فعال‌تر و واقع‌گرایانه‌تر کنار بگذاریم. شرایط مختلف و متکثر را به ذهن بسپاریم و در جهت اندیشه‌ای عملی‌تر و چند بعدی از نگاه تک بعدی احتراز کنیم. این مساله وضعیت جدیدی برای اندیشه پیرامون حقوق پست‌مدرن فراهم می‌سازد. شاید جالب باشد تا در آینده در این زمینه نگاهی حاشیه‌ای به مطالعات و منازعات آزادی‌گرایان/فرقه‌گرایان در مساله مفهوم فرد در تئوری‌های سیاسی - حقوقی موجود نیز انداخته شود.

در نهایت باید افزود که حقوق بشر پست‌مدرن چیزی جز انتقاد به حقوق بشر مدرن نیست که با بنای تحلیل انتقادی بسیار کارا و کارشناسانه به بازخوانی اصول حقوق بنیادین بشر فرا می‌خواند. در این فراخوان بی‌تردید حقوق پسامدرن پیشکسوت نوعی پیام برابری فرهنگی، نژادی، قومی، زبانی، دینی، سیاسی و ... است. پست‌مدرنیسم در فلسفه حقوق خود از نگاه تک بعدی و قالب‌ساز می‌گریزد و اعلام می‌دارد که تنها

اصلی که فراگیر است اصل تساهل آراء و تسامح در اندیشه‌هاست. امری که زمینه‌ساز تکثرگرایی بوده و لذا غایت‌یابی حقیقت در این بین را ناممکن می‌داند. هر چند که خود این اصول فراگیر هم بر اساس منطق شکاکیت پست مدرنی قابل تشکیک و تامل هستند اما به نظر می‌رسد در وادی حقوق بشر از پست مدرنها بیش از این انتظار داشتن خلاف انصاف باشد چراکه آنان در سایر حوزه‌های دانش نیز کمتر به تدوین برنامه اصلاحی یا عمرانی پرداخته‌اند. همین رویه پسامدرنیسم موجب می‌شود تا حداقل اگر آن را محکوم به تبلی فکری نمی‌کنیم از کم کاری پست مدرنها در این حوزه هم تعجب نکنیم.

منابع و مأخذ:

الف- فارسی

- ۱- دانیل جی‌آدامز، *الهیات پسامدرن*، سید عبدالمجید طباطبایی لطفی، مجله پگاه، شماره ۱۷۱.
- ۲- *چالش حقوق بشر و معیارهای انحصاری غرب*، قدس، شنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵
- ۳- جاوید، محمد جواد، (۱۳۷۹)، *حاکمان پنهان در ایران و جهان*، سروش.
- ۴- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو، (۱۳۸۴)، *میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- ۵- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱)، *نظام حقوق زن در اسلام*، تهران، صدرا.
- ۶- مظاهری سیف، حمید رضا، *نقد عرفان پست مدرن*، کیهان، سه شنبه ۸ آذر ۱۳۸۴- شماره ۱۸۳۹۳.
- ۷- نژندی منش، هبیت‌الله، (۱۳۸۱) *جهان‌شمولی حقوق بشر*، مجله "رایحه آزادی"، ۲۰۰۲، افغانستان.

ب- لاتین

- 1- BEKAERT (Xavier), 2001, *De la nature humaine chez les anarchistes*, in: anar anarcho archives du journal alternative libertaire :AL237-mars
- 2- CO Umberto, *Il nome della rosa*, 1980 ; *Le Nom de la rose (Il nome della rosa)*, LGF, 2002, 640 p.
- 3- GAUCHET (Marcel), 1985, *Le désenchantement du monde, Une histoire religieuse du politique*, Paris: Gallimard, 307 p.
- 4- GHASARIAN Christian, 2006, "*Anthropologie postmoderne*". Encyclopaedia Universalis, Paris.
- 5- HERSCH Jeanne. 1991, *Le concept des droits de l'homme est-il un concept universel ?* Revue Cadmos, cahier trimestriel de l'Institut d'études européennes

- de Genève et du Centre européen de la culture, "*Les droits de l'homme et l'Europe*", n°14, Genève (CH).
- 6- HOBBS Thomas, 2000, *Léviathan ou Matière, forme et puissance de l'Etat chrétien et civil*, traduction et notes par MAIRET (Gérard), Paris, Gallimard.
 - 7- JANTZEN wolfgang, 2004, *Materialistische Anthropologie und postmoderne Ethik*, Allemand Éditeur : Pahl-Rugenstein Verlag, 31 mars.
 - 8- JAVID Javad, janvier 2005, *Droit Naturel et Droit Divin comme fondements de la légitimité politique : une étude comparative du Christianisme et de l'Islam*, (Thèse), Toulouse, France
 - 9- JOHN B. COBB, Jr., 2001, *Relation postmoderne entre les religions*, Dialogue inter religieux, 29 juin.
 - 10- KANT Emmanuel, 1963, *Fondements de la métaphysique des mœurs*, trad. Hatier, Hatier, Paris.
 - 11- KILANI, M., 2000, *la critique de l'anthropologie postmoderne, L'invention de l'autre. Essais sur le discours anthropologique*, Lausanne, Payot.
 - 12- LE ROY Etienne, 2000, *Pluralisme et Universalisme juridiques propos d'étape d'un anthropologue du droit*, paru dans « *L'étranger en France face au droit de la famille* », Paris, La documentation française
 - 13- LOCKE (John), 1997, *Deux traités du Gouvernement*, Paris, Vrin,
 - 14- LYOTARD Jean-François, 1979, *La condition postmoderne*. Minuit.
 - 15- MAFFESOLI Michel, 2000, *Le Temps des tribus. Le déclin de l'individualisme dans les sociétés de masse*, Paris, La Table Ronde,.
 - MAFFESOLI Michel, *Réenchantement du monde*, in *Sciences de l'Homme & Sociétés*, déc. 2004/jan. 2005, N° 73
 - 16- MELKEVIK Bjarne, *Horizons de la philosophie du droit*, Presses de l'Université Laval 1998
 - 17-ROUSSEAU Jean-Jacques, *Du contrat social*, dans la collection texte et contextes, par Médina (José) et les autres, Paris, Magnard
 - 18- VACHON, Robert, " *l'étude du pluralisme juridique : une approche diatopique et dialogale* ", *Journal of Pluralism and Unofficial Law*, 1990, vol. 29.
 - 19- VALADIER Paul, *Nietzsche : l'athée de rigueur*, Desclée de Brouwer, Paris, 1989
 - 20- VERNANT Jean-Pierre, *Les origines de la pensée grecque*, Paris : puf, 2004
 - 21- VILLEY Michel, *Le droit et les droits de l'homme*. PUF, Paris, 1983;
Leçons d'histoire de la philosophie du droit, Paris, Dalloz, 1962;
La formation de la pensée juridique moderne, Paris: PUF, 2003, 632.